

# رسالة استدلالیه در جواب و حل ردود و شکوک ملا جواد قزوینی و ملا عبد

## العلی

طاهره

نسخه اصل فارسی



رسالة استدلالیه در جواب و حل ردود و شکوک ملا جواد  
ویلانی و ملا عبدالعلی - کتاب ظهور الحق، جلد ۳، ۱۶۵  
بديع، الصفحة ۳۷۸ - ۳۹۳

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

الحمد لله الذي لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلا و علا بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه كان  
عليا كبيرا و الصلوة و السلام على الحجاب المتألى الذي خلقه الله لنفسه و طهره عن دلالة غيره و ارسله  
الى غيره و جعله سراجا منيرا و على ذوى القربى الذين قربهم الله الى نفسه و قرن طاعتهم بطاعته و  
معصيتهم بمعصيته و عبر عن ولايتهم بالوهيته و جعلهم للخلق دالا و دليلا و على شيعتهم و ابوابهم  
المتحصنين فى طاعتهم و السارعين الى ولايتهم و المقتفين بآثارهم و الواقفين ببابهم عباد مكرمون الذين  
كانوا لاهل السموات نجما مضيئا و بدرا منيرا خصوصا على المقبل بكله اليهم و المنقطع عما سواهم و الحامل



ORIGINAL

لامرهم سر الاسرار و نور الانوار الذى قد كان فى بجوحة الجمال خلف القاف اى قاف القلب مكنونا و مخزونا و لعنة الله على من نظر الى جلالته بغيره كما قال الحجة عجل الله فرجه فى تفسيره (فلا تيتسوا بالإشارة إلى فإن الكلمة مطهرة عن الإشارة و نفيها) و هو الله ربنا قد كان على كلشئ شهيدا و شراه بثن بنخس و نسی حظّه فصار منكرا مسيئا و مذنبا غيبا

أما بعد چنین گوید این امهء خاطئهء جانبیه تراب اقدام جواری فاطمة صلوات الله علیها غرض از تحریر این کلمات بحسب اقتضای وجوب تکلیف این منغمرهء در بحر خطیئات آن است که نوشتهء کدورت سرشتهء از بعض اصحاب رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گردید وین عجب که بسیاری حق حق را نشناخته شتافتند و چون خیالات شهوانیهء خود را که دلیل از جهت معرفت آیت بدیعهء غیبیه مصور نیافتند لهذا در بوتهء امتحان گذاختند ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ﴾ إِنَّهُ كَانَ ذُو الْبَأْسِ الشَّدِيدِ زیرا که سبک شمرده اند امر عظیمی را که رب عظیم عظیم شمرده و خیال نمودند که حق و سنت غیر متبدلهء او همان است که در نزد ایشان مشهود و هویدا است و بدقت نظر و صفاء بقباح و شناعت این اعتقاد فاسد ننگریستند که کفریست عظیم دست پروردگار بسته نیست بدیع لا من شئ است و عنده مفاتيح العنبر لا يعلمها الا هو و او را علوم غیبیه و امتحانات شدیدیه میباشد که اولیاء و اصفیای او که آیهء تطهیر در شأن ایشان نازل خائف و هراسان اند و همیشه کلمهء بداء را در مقام اثبات بشیعیان خود فهمانیدند و إِنَّ شَيْئًا لَنُذْهِبَنَّ وَ نَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و در نزد تراجمهء مشیت و السنهء ارادهء او چه اسرار نهفته نهان (ما وصل إلى الخلق إلا ألف غير معطوفة) و الآن كما كان سبحان الله که چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچارگان و چه بسیار جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام - علیه السلام - را که ید الله است بسته میدانیم سبحانه سبحانه هو المتصرف فى الملك كيف يشاء بما يشاء و هو الله كان عليا حميدا آه آه ما هكذا الظن بهم ياتون أهوائهم و لا يدخلون الباب سجدا ليكونوا من الفائزين واحسرة عليهم بأن ألقوا أنفسهم بأيديهم إلى التهلكة و آوردنا إلى المهلكة العظيمة العظيمة و هم لا يشعرون هذه فتنة يضل بها من يشاء و يهدى بها من يشاء إِنَّهُ عزيز حكيم

هر چند آن نوشته را در نزد اولی الالباب جوابی نبود لکن چون رد جواب واجب بعضی از مضامین خلاف آئینش را بر سبیل اجمال بیان مینمائیم و در مقام جواب بحول ربی و قوته بر میآئیم هر چند بسیاری از کلماتش مزخرفات میباشد که به نگرستن به او فرائص مرتعش گردیده از جرأت کاتبش که از جهل ناشی شده خلاصه سيجزيمهم الله و صفهم

مضمون اول آنکه بعد از آنکه وارد بزم حضور نور الانوار گردیدم مرد عربی در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب بر آمد که من عربی هستم و از نزد اخباریین آمده‌ام تا شما را امتحان نمایم که آنچه را از مسائل موافق خیال من جواب فرمائید تصدیق شما نموده بجانب قوم خود رجوع نموده که ایشان نیز تصدیق نمایند پس سؤال نمود از رکعتین اخیرتین صلوة جماعت که آیا حکم او جهر است یا إخفات حجة الله العظمی فرمودند إخفات و شیخ از دلیل سؤال نمود فرمودند آیه قرآن ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ شیخ در مقام رد متمم آیه را خواند ﴿وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ و بنای مجادله را از جهل خود با حق مطلق گذاردند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسیت از لسان حقیقت نثار اظهار فرمودند و آن بیچاره فقیر در مقام انکار بر آمد چونکه موافق آن قاعده مصوره در خیال خود را که میزان قرار داده بود ندیده

أما جواب اول آنکه شیخ می بایستی بضرورت مذهب و کتاب الله و احادیث آل الله و ادعای مدعی و شاهد و آیت او که بر طبق مدعا ادعا مینماید و سنت غیر متبدله حق در اجراء امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نماید و اینرا فهمیده داشته باشد که امتحان حجة الله میزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾ موردش اینجا است پروردگار آیه را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب میفرماید و حجت و بینه او را قرار میدهد آنچه خود میخواهد لاجراخ الضغاین و التمیص و الافتتان و تمیز الانسان من غیر الانسان اگر آیات آیه لاحقه بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آید پس ما ﴿وَجَدْنَا عَلِيًّا أَبَاءَنَا﴾ را چرا پیشینیان دلیل خود قرار داده‌اند در انکار حق و اگر علمی از آیات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ﴾ ﴿وَإِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا لَحْنُ مُسْتَقِينٍ﴾ بچه سبب نازل گردید ای مسکین اگر بامدادات و فیوضات سابقه که از آیه سابقه بتو رسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده و مشهود نزد تو و مدرک مدارک شهودیه گردیده بتوانی بان آلات و صور خیالیه درک آیات بدیعه غیبیه نمائی پس چه میفرماید در وصف کفار ﴿قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ ﴿وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ﴾ ﴿وَإِنْ [تَدْعُوهُمْ] إِلَى الْهُدَى لَا [يَسْمَعُوا] وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا [يُبْصِرُونَ]﴾ و اینرا فهمیدید که فرمود امام - علیه السلام - زمان لاحق با سابق بمثل آب در جریان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان ﴿وَلَا يَزَالُونَ﴾ ای الناس ﴿مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ﴾ پس بمذهب شما که الآن بر آن هستید آن کسانیکه رد آیات رسول الله - صلی الله علیه و آله - نمودند مقصر نیستند زیرا که آیات قرآن را چون که نمی فهمیدند حجت نمی دانستند به

خدمت رسول الله (ص) شتافته آیه مسیح (ع) و معجزه کیم (ع) طلب مینمودند آن بزرگوار (ص) در جواب میفرمودند ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ ﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ ﴿إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ معجزه من همین آیات را پروردگارم قرار داده ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ و میگفتند ﴿آمَنَّا بِهِ﴾ ﴿لَوْلَا [نَزَلَ عَلَيْهِ] آيَةٌ﴾ که مراد از این آیه آن آیه را میجستند که موافق قواعد ایشان باشد و بفهم شهودی ایشان راست آید آنگاه تصدیق نمایند آیا شیخ آیه ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ را فراموش نموده و آیه ﴿[يَمْحُوا] اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ را نشنید مهلا یا شیخ اولاً میبایست بنظر اعتبار بنگری که این مدعی ادعای چه مقام مینماید و شاهد او چیست بر اثبات حقیقت قد علم اولوا الأبواب أن الاستدلال علی ما هنالک لا یعلم إلا بما هینا آیا نه این است که این بزرگوار ادعای مقام عبودیت محضه و اطاعت صرفه میفرمایند و حجت و بینه ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه میباشد ... ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ ﴿قَالُوا لَوْلَا [نَزَلَ] عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾ ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ﴾ خلاصه مفتاح فهمیدن حق را حق در انابه قرار فرموده نه بيمين و يسار در ارض عادات دویدن حق را حق تعالی شأنه و جلت عظمته له الشکر و المنّة کالشمس فی رابعة النهار آشکار فرمود بان ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ موافق ضرورت مذهب و کتاب و سنت مُصَدِّقًا لِمَا مَعَنَا بِر ما واجب است تسلیم تسلیم تسلیم و ردش سبب خلود بحیم آیا ندیدی که منادی امام - علیه السلام - از ما فوق عرش الی تحوم ارضین ارضین ندا در داد که هذا یوم جدید و انتم علی اقتضاء کینوناتکم فی لبس من خلق جدید نفهمیدن و بمقصد نرسیدن از جهت ورود بیاب از غیر باب است که آن آیه ویرا که او باذن الله اظهار فرموده و بمشرق و مغرب رسانیده تو از او اعراض نموده در ارض خیالات خود حیران در دوران بمثل قوم موسی (ع) ﴿أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾ گویان بهر جانب شتابانی آیه معرفت در اعلی مشعر فؤاد میخواهی بخيالات نفسانیه درک نمائی شفاک الله إن کان فیک آیه مستورا و نسیت فرمودن سر الاسرار (ص) از بابت ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ ﴿أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ﴾ است امام - علیه السلام - و شیعه خصیص او بتعلیم او کل احکام را قادر است که از یک حرف قرآن استخراج نماید خواندن شیخ جاهل متمم آیه را حاکی او نقص قابلیت شیخ است و اگر نه حجت الله کامل است

و سؤال دیگر آنکه چه نسبت است در بین کلمه بدیعه و باین (ص) ... و مضمون دیگر آنکه سؤال نموده بودید از نسبت بین صفت و موصوف ... شما در مقام اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق

استدلال مینمائید و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که مسمی بعمل نموده جسم میدانید و حدیث بشهادة (کلّ موصوف إنّه غیر الصفة) را فراموش مینمائید بعد طعن بر صوفیه ملاحظه مینمائید و خود را از عارفان بلسان نوران نیران بابان آخران - صلی الله علیهما - میشمارید در کدام مقام ایشان این بیان را فرمودند که ما بین حق و خلق ربط و نسبت است سبحانه سبحانه ربهما عمّا يقول المقصرون علواً کبیراً حجّة الله العظمی از نهایت مرحمت و عفو شما را بباطن مطالب ایشان میکشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر میآئید و إنّه و الله لعلی خلق عظیم و لقد قلم کلمة الکفر فکفرتم بعد أن کنتم مسلمین ... معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرالاسرار است نفهمیده استغفر الله الذی لا اله الا هو آیا که میتواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیان بر آید اگر دریاها مرگب شود وصف الف غیر معطوفه نخواهد شد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است لکن آنچه را از تفضل و احسان در مقام بیان بین اقل از ذره او دونهایی فرموده در مقام بی مقامی خود عرضه میدارم ... نه آنکه باین (ص) در ضلالت بودند و کلام ایشان ناقص است کلاً ثم کلاً الیوم آن دو بزرگوار را در صفحه امکان بجز این نقطه نقطه دایره وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهد شناخت و احدی از خلق قدر ایشانرا بمثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست نظر بحکمت بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنا از تفسیر مبارک و زیارت و شرح اقول و چشمی بمال و درک نما که این حرارت از محبت آندو بزرگوار در اشتعال نیامده بلکه از شیطان رجیم است که از عداوت میخواهد مخد در نیرانت نماید البته با هر کس از راهی که بتواند میآید و سوسه مینماید خلاصه کلام إنّ ﴿الله یهدی من یشاء إلی صراطٍ مستقیم﴾ ... الی قوله ... و پاره از مکالمات ملا عبدالعلی را در مقام تأیید مطلب سطر نموده بودید هر چند ارادات او مثل اباحت شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنی از بیان است لکن چونکه مندرج در کتاب خود نموده بودی لهذا مذکور میشود که سؤال نمود ملا عبدالعلی از حجّة الله العظمی که حجّت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست فرمودند که تفسیر و صحیفه مکنونه ﴿فَنَ شَاءَ فَلَیُؤْمِنُ وَ مَنْ شَاءَ فَلَیَکْفُرُ﴾ عرض نمود که عامه خلق نمی فهمند آیات را از آنجهت حجت عامه نیست فرمودند نبأ کبری (ص) که قرآن را عوام الناس نمی فهمند چه نوع حجیت آنرا یافته که کل انحاء علوم را در او مندمج و مندرج میدانی که از یک حرف سوره توحید کل احکام را مستخرج میدانی عرض کرد که قرآن را با مبین حجت میدانم زیرا که اهل بیت طهارت (ص) بیان اسرار و انحاء علوم او را نمودند لهذا حجت است اگر قرآن بنفسه حجت باشد پس قول عمر [بن الخطاب] ثابت که (حسبنا کتاب الله) گفت و این خلاف ضرورت



مذهب است یا معشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بچه فهم و بچه نظر این محتجبین باستار داخل دیار آل الله الاطهار گردیده و قائم در خدمت سر الاسرار لسان خود را مطلق العنان در میدان اظهار اسرار نهانیه خود نموده اند بیچاره مسکین تو که سر دین محمد - صلوات الله علیه - را نفهمیده و ناظر بعین اغیار هستی حینی که نمی فهمی خودت که چه میگوئی ... و بحقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب بر نیامدی تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکه عظیم افکندی سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست میگوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ ﴿لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً﴾ در جواب میفرمودند ﴿إِنْ اتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ ﴿إِنْ اسْتَطَعْتُمْ﴾ ﴿فَأْتُوا﴾ بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾ ای معشر جهال پروردگار اجل شأنا و أرفع قدرًا از آن است که حجتی بجانب خلق خود فرستد تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بینه او را ناقص عطا فرماید وین طرفه و عجب آنکه آن آیه لن يستطيعوا الجنّ و الإنس أن يأتوا بمثله میباشد لکن ناقص و ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ است و مؤثر در حجیت آورنده خود نیست و ﴿أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ﴾ است و علم الله ناقص است؟ حال سؤال مینمایم که اگر بنفسه آیات قرآنیه دلیل اثبات حقیقت نمیبود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب مینمودند که موافق خیال ایشان باشد آیه ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾ ﴿مَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ فلا تظهر من الغیب را جواب می شنیدند؟ اگر تمام نبود و ایشان طالب بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حال قوم مقصر هستند یا پروردگار ایشان را حیران گذارده؟ بیان فرمائید تعالی الله عما يصف الظالمون فی آیاته علواً کبیرا بلکه مقصر قوم خود بودند که از نظرات نفسانیه و حرکات شیطانیه عین بصیرت خود را محبوب نموده واقف بباب از باب داخل نمیشدند ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ ای ما غاب من مدارکهم و مشاعرهم و ما کان عندهم مشهودا بلکه همانکه دیدند مثل ندارد بر ایشان لازم بود که ایمان آوردند آه ثم آه که این آیه مبارکه حجت را بر خاص و عام تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر میامدند ﴿فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ ﴿إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ﴾ ﴿كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾

نظر بنمائید آیات قرآنیة خواهید فهمید که شماها نیز قدم بقدم پیشینیان بر میدارید پس چرا ایشانرا طعن و مذمت مینمائید این بزرگوار سرّ دین رسول را بیان مینماید که پروردگار عالم خواسته امتحان نماید خلق را که آیا حقیقة ایمان برسول الله آورده اند یا تابع کثرات و نظرات نفسانیه میباشند... و جناب شیخ - صلوات الله علیه - نیز در کتاب رجعت ذکر نموده است که فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما - سلام الله علیه - میرسد آنشخص خاص عرض کرد یابن رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل میشود فرمودند نه از آن بابت که بر رسول الله نازل میشود بر اینکه او رسول الله بوده بلکه میفرماید خداوند در کلام خودش که ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ﴾ ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ و قائم افضل از مادر موسی و نحل است در نزد پروردگار... یا قُرَّةَ الْعَيْنِ فَلَا تَطْهَرُ مِنَ الْغَيْبِ شَيْئًا لِيَخْتَلِفَ النَّاسُ حَوْلَ الْبَابِ فَقُلْ إِنَّ حِجَّتِي هَذَا الْكِتَابُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ فَوَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ بِحُجَّةٍ لِحَقِّ وَهُوَ أَكْبَرُ الْآيَاتِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالْحَقِّ عَلَىٰ عَبْدِهِ وَإِنَّ حِجَّةَ اللَّهِ بَعْدَ هَذَا الْكِتَابِ عَلَى الْعَالَمِينَ قَدْ كَانَ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ الْوَفَىٰ بَلِيغًا [قيوم الاسماء] و ما كان الله ليظلم الناس بآية ناقصة لا يدركونها ولا يتعقلونها بل كان الناس انفسهم يظلمون اى مستان بادهء غرور بايد از باب اين ديار كه فؤاد است با دليل حكمت داخل گرديد لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلاء النفس بالاعراض و الامراض يا اهل الأرض اتقوا الله فى ذلك الورقة المنبته من الشجرة الأحديّة هذا فإنه بالحقّ لِحَقِّ كما هو الله و أوليائه على الحقّ لِحَقِّ [قيوم الاسماء] ﴿وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةَ لَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ﴾ اين مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ايمان بغيب است نه مشاهده ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ موردش اينجا است ﴿وَإِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ ﴿فَلَا يُظْهِرُ [عَلَىٰ غَيْبِهِ] أَحَدًا﴾ و هو ﴿يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾ در اين مقامات وارد گرديده اى بپجارهها شماها ادعاى معرفت مینمائيد و خود را از اهل لسان بابان (ص) ميشماريد اين مقام اختيار و تكليف و خلق كينونات است باقتضاء قبول ایشان ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ﴾ يعنى چه لا جبر و لا تفويض بل امر بين الأمرين مفادش كجا؟

خلاصه طول کلام مورث فهم شما نمیشود إن الله يهدى من يشاء و يضلّ من يشاء و قرآن حجتى است كامل و آيهء است بالغ شامل در مقام حجيت بمبين ندارد زيرا كه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ میباشد و حاكى از مقام متكلم او أمّا بعد از اينكه مكلف مجاهده نمود و چشم از خيالات و اعتبارات نفسانیه پوشانيد و خود را عبد ذليل و مولای جليل را متصرف ديد و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجيت قرآن را بانه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ است بنظر فؤاد و حقيقت ذات خود كه

مستمد از رب الارباب است بی پرده دید و اقرار برسول و آورنده<sup>۶</sup> او نمود آنوقت بر او واجب است که نفس را در مقام بیان عبارات و تبیان اشاراتش مطلق العنان نماید و قدم جرئت در فهم آیات و اسرار حق بر ندارد و بداند که او را حامل و مبینی که محیط بکل احکام او باشد در هر عصری لازم لیعلم کل اناس مشربهم ای جاهل مقام حسبنا کتاب الله این مقام نیست و قائل این قول باطل و عاقل اظهار کفر و بغض خود را در ای ن مقام نمود بلکه ابو جهل و سائر مشرکین ابراز نمودند از جمله مطاعن شما بر بالاسریه خذلهم الله آن بود که موارد کلام را نفهمیده خلط مبحثین مینمایند چه شد شما را که مقام حجیت و آیتیت قرآن را با آنکه او را مبینی و حافظی لازم است امتیاز نمیدهید این مقام ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾ اشاره من علم من قبله میباشد آن مقام ﴿لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ است

خلاصه طول کلام مثر ثمری نیست ﴿إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ... و از کلمات مسطرات حزن و کدورت اعتبارت آنکه بعد از سؤال و جواب با رب الارباب مظهر لطف و احسان ملک وهاب در مقام آنکه ترا از ظلمات خیالات و حیرت استدلالات بر آورده از جام وحدت سیراب نمایند تا آسوده شوی بلسان حقیقت نثار فرمودند که آیا نوشتجات ما را دیده و قبول داری و حق میدانی جواب آنکه بعضی را فهمیده و حق میدانم و بعضی را نمی فهمم این کلام شما و انکارت از بابت ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ میباشد باید آنچه را فهمیده<sup>۷</sup> محکم قرار دهی و و اقرار نمائی و آنچه بر تو متشابه است رد بحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی و قول دیگری آنکه میشود که حق سبحانه حق را در غیر محلش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را ببلعم بن باعور عطا فرمود که با عیسی (ع) در افتاد الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز گذشتید سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده اید جواب خود را خود گفته<sup>۸</sup> که بلعم با عیسی در افتاد و اینهمه نزاع و اختلاف که ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ﴾ مگر در غیر این مقام است که آن حقی که امر الله و حکم او است محل طیب و مظهر طاهر و عاری از شوائب غیریت میخواهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار حجت نباشد تعالی الله عن ذلک که حق را در غیر محل قرار دهد علوا کبیرا بلکه حق را بحلش قرار میدهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضای ما من نبی الا اذا تمنى القی الشیطان فی امنیه صورتی از آن حق بیعنی و مثالی بیجا اهل باطل متلبس میکردند ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم زَيْغٌ﴾ فیتبعونه ﴿فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ﴾ بلعم بن باعور مادامیکه مطیع بود و حق را می



پرستید محل اسم اعظم بود وقتی که مخالفت نبی الله کرد از او بگرفت و بخودش وا گذاشت و لکن محل حکم و دارای امرش عیسی بود طیب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خبیث الذات در اطاعت بلعم بود و تابع شیطان

خلاصه این کلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان ندارد چونکه نوشته بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید حال از تو سؤال مینمایم که بعد از جناب باب الله المقدم (ص) پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود وا گذاشته بعد از آنکه چندین سال میباید که نضج مواد داده و بمرارت‌های بسیار و زحمت‌های بیشمار اولیا و صلحای بندگان او این بنیان را بیانات و استدلالات محکم نمودند ... و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف بیاب و لائذ بجناب گردیدند حال پروردگار آن نظام را از هم پاشید و سنت غیر متبدله او متبدل و عادت غیر محوله او متحول گردید سبحانه سبحانه ﴿قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ و أشهد أنه أنزل آية مباركة أكبر و أشرف من أختها وإنه كلمة بدیعة ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾

چنانچه سید اکبر و نورانور (ص) در اواخر میفرمودند که ای قوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک ننمودید مقاصد ما را بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد ما مبشر بودیم از آن امر عظیم و شخصی از ارباب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید فرمودند الله امر هو بالغه اینکلام را علی السمیری آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که پرسیدند باب بعد از تو کیست سید باب (ص) وقتی که اینطور فرمودند تو هم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت صغری بودند استدراک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست در مقام و موضعی دیگر سؤال نمودند فرمود و الله نمی‌رسد بمعرفت او کسی که بقدر ذره از حب دنیا در قلبش باشد من طلبه وجده تم کلامه الشریف مراد از حب دنیا نظر و محبت بآنقواعد و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود است ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾

و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلیس و اکل از تفسیر مبارک مرحبا بک بسیار خوب اولاً تو می بایست معنی مثلث را بفهمی آن وقت در مقام اظهار خدائی برائی معنی مثلث نه ترکیب تالیف حروف بیست و هشت گانه میباید که صورتی از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام برائی بلکه مثلث وقتی درست آید که در جمیع عوالم بانطور و آنصقع صادق آید حال بفرما تو ادعای این مقام داری که انک

سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت السموات و الارض بوجودك و انت سر المستتر في قلب النبي و السطر المسطر في صدر الولي الاملعي و ان من توقف في امرک اقل من لمحۃ العين حبسه الله على الصراط سبعمة و خمسين الف سنة اگر این ادعا را نداری پس مثل نیاورده اگر داری ثابت بفرما لله آه آه آه آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی و الله الذی لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرئت را در اینمیدان بمثل تو مطلق العنان نموده ای و الله که نمود آه آه آه از آنساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حق نشستی و باب فیوضات نامتناهی را بر روی خود بستی و الله الذی لا اله الا هو که خانه خود را خراب کردی اگر بدانی که چه کرده اگر صد هزار روح در بدنت باشد از لمحۃ العين از بدنت مفارقت خواهد نمود ما هكذا الظن بک و الله الذی لا اله الا هو که ظهور این بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان اینمقام عظیم را با آیه واحد از تفسیر مبارک مستغنی از جمیع استدلالات است خودت مطلع میباشی که در اول ظهور امر این بزرگوار بنده در قزوین بودم بمحض آنکه این امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه را زیارت نمایم تصدیق نمودم زیرا که بنظر خالی از اغیار بحول و قوه پروردگار نگرستم که این امر عظیم البته مظهر و محلی میخواهد بعد از آنکه پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قریه ظاهره را بخلق فهمانیده و ایشانرا بساحت قرب خود کشیده و از سماء علو و رفعت رزق ایشان را بارانیده پس بدلیل حکمت بر او جل شأنه واجب است که ایشانرا بخود وانگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوما فیوما کور در ترقی است و ما کان لفیضه تعطیلا الحمد لله و المنۃ و الشکر که امر الان کما کان است که حجة الله اعظم که وصفی از شیئیت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از غیریت در مقام شناسائیش معلوم نه ...

ای آنکه چشم حق بینیت را غبار خود بینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حق واضح کالشمس فی رابعة النهار بر آمدی و هیچ متالم و متأثر اصلا ابدانگریدی و احسرة علیک ثم واحسره که استحوذ علیک الشیطان فأنساک ذکر الله دریاب نفس خود را که و الله العظیم القادر القاهر که اهلک هالکین و احسر خاسرین الانرا گزیده چرا و اگر این بزرگوار حجة الله نیست پس کیست و در محضر رب الارباب بانکار عذرت چیست اللهم الا اینکه بگوئی الهی انکار کردم سببش آنکه ما فوق رتبه عبدین تو که باین از جانب امام - علیه السلام - بودند ادعا نمود میفرماید مگر نصی از کلام من یا اولیای یا ابواب معصومین ایشان بتو رسیده که فوق مرتبه ایشان رتبه نیست و ایشان مستقل اند و حکم ایشانرا تغییر و تبدیلی نیست مگر آیه ﴿وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ و نأت ﴿بِخَلْقِ

جَدِيدٍ ﴿ را نشیندی و مذهب یهود را نفهمیدی اگر بگوئی که بدلیل حکمت میخواند و من موعظه و دلیل مجادله طلب نمودم بیان نفرمود بلکه فرمود من عبد هستم مأمور بامر مولایم او مرا امر فرمود که با دلیل حکمت شما را دلالت نمایم البته او حکیم و دانای اسرار است و تکلیف نفرموده شما را الا آنکه مقتضیات تکلیف را آماده نموده و ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ میفرماید رب قادر قاهر و استبدلت الذی هو خیر بالذی هو إدنی و قلت مقالة قوم موسى لن نصبر على آية واحدة ادع لنا ربك يخرج من ارض عادتنا بدعوات انياتنا حقيقة القثاء من الخيالات الباردة السیالة و حقيقة الفوم من الاوهام التي زرعنا في ارض عادتنا الكاسدة الباطلة

و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامر بوط بهم میباشد ای مسکین بهمان نظری که بتفسیر نگریده بقرآن بنگر و نظر نما یک آیه از احکام و یکی از قصص و یک آیه از کفر کفار بردار و بین چه مقدار آیات نامربوط بهم میباشد آخر قوم بهمین نظر سرکار نگرستند که انکار رسول الله (ص) نمودند چشمی بمال و بهوش بیا زینهار زینهار که کارت از دست رفت تو بنظر تفریق سا نگرسته و گر نه کلام امام در نهایت ربط و نظام است همین مقام بود که قوم قواعدی که در دست داشتند و از کتب سماویه استخراج نموده بودند چونکه قرآن با بعضی از آن قواعد ربطی نداشت نداء ما أنت إلا رجل مفتر را بلند مینمودند و چون از سنت غیر متبدله حق از اخبار انبیا که معجزه ایشان غیر یکدیگر بود برایشان میخواندند صدی ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ بر گوش خلائق میرسانیدند و از آنجمله است کلام عثمان (إِنَّ فِي الْقُرْآنِ لِحَنًا صَحَّحَتْهُ أَلْسِنَةُ الْعَرَبِ) و هو قوله ﴿إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ﴾

و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجت از نقطه دایره ایجاد (ص) خواسته بودی عطا نفرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرض بیان نمودی والله که بارتکاب خیال یکی ازین معاصی جلیله عظیمه اگر دابه بر روی زمین نمیماند سزاوار بود و لله سزاوار بود و الله قد ثبت علی کل ذرات الوجود من الغیب و الشهود انه لعلی خلق عظیم - سلم الله علیه و روحی له الفداء - ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ و سکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده ﴿لَعَلَّكَ تَتَذَكَّرُ أَوْ تَخْشَى﴾ آن خیال است که شیطان در عالم شیطنت در ذهنت جولان میدهد و آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب مبین در نزد اهل یقین نقص نیست ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ و اینها متشابهات است نباید متشبهت گردید چنانچه گردیدی و خاک تیره و مذلت بر سر

عالم ریختی انصاف بده که آیا صاحب عقل و شعور چشم از حجیت تفسیر مبارک و محکمیت او پوشیده میدارد و او را نفهمیده و مهمل و متشابه میگذارد و بحجرات خطوط متشبهت میگردد در مقامی که باران بداء از سحاب امضا باذن الله العلیّ العلیّ دائم در ریزش و سیلان و امر الله و حکم او را اقرب از لمح عین در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرم و مقضی که دهری را آن و آنی را دهر میتوان نمود و ما کانت یده مغلوله و لا لفیضه تعطیلا ... آیا کسی چشم از حجیت و محکمیت صحیفه مکنونه پوشیده میدارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود میانگارد اعتقاد چنان است که احدی از پیشینیان این حجت‌ها را نگرفتند که شما گرفتند هو الذی أرسل الیکم رسولا لعلکم الکتاب و الحکمة فأطیعوه حتی تكونوا من المفلحین ای بندگان خدا الیوم حجت الهی تفسیر عظیم و صحیفه مکنونه میباشد پروردگار اجل از آن است که خلق را مهمل و معطل گذرد انیبوا الیه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع و ادعوه خوفا و طمعا حتی یهدیکم الی صراطه العزیز الحمید

و این که شخص قواعد صوریّه بمعنی چندی را مسمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهریه مستحبه که مفتاح کنوز غیبیه و سبب فیض الهیه میباشد تکاهل ورزد این از مصائد و مکائد شیطان است و مخالف طریقه سالکان و حقیقت مذهب صوفیه ملاحظه است ﴿أَمِنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ﴾ ﴿يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ﴾ کمن هو أخذ فی أرض عاداته و تابع لشهواته نمیدانم چه بنویسم با لسان کلیل و قلب علیل پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه میشود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و شناسد کلام او را نیست مگر از آنکه با غشاوه غفلات محبوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محبوب در نهایت محبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلی بر آمده و تمام عالم را بخروش آورده و ما در ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم آه آه ثم آه که از مضمون کتب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللهم ﴿إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ﴾ ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ بلند نموده و بنای مباحله گذارده بعد از آنکه تأویل آیه شریفه ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ ظاهر نمودی جوابت آیه مبارکه است ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ این قدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الی ما فوق سماوات وجود در جنب جلال و عظمت ادنی بنده محبان و مقربان امر الله الاعظم و سره الاکرم نداریم اگر مضمون ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ نبود آن وقت قادر قهار می فهماند که جناب شما و آنکه با شما بود چه اساس پای کار آورده‌اید چنانچه نقطه غیب و سر لا ریب در تفسیر مبارک

این عمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرموده اند الله اکبر که چه عمل‌ها در نقطه امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که با نفس الله العلی در مقام مجادله و مباحله برآید الله اکبر از وسعت رحمة کلمه تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثر علیه سلام الله العلیّ الکبیر و الله الذی لا اله الا هو آن کسیکه طالب حق باشد همین اعمال رديه شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد

و این که نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان بیان شنیدند قبول نمایند و إِلَّا فَلَا چنانچه شما و ملا عبدالعلی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفاء بریح اهواء نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخيال خود نشستید و الله ثم والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربقه تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه از غفلت الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دست و ظهور یوم الحسرة و الله العظیم که کارت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او پیا و دست ظاهریه نیست و حجت آیات حجة الله درکش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدله حق نما تا برای العین بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشد استکبارا برداشتی این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه میخواهد و گریه و خضوع میخواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعا و خفیه تا مقام معرفت حجة الله بحقیقت ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب بشوی چنانچه سید ساجدین - صلوات الله علیه - در دعای صحیفه [سجّادیة] میفرماید (اللَّهُمَّ وَاتَّبِعْ الرُّسُلَ وَمُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضَةِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَالْأَشْتِبَاهِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَزَمَانٍ) اینقدر بدان که معرفت حجة الله بحقائق ایمان است نه بدیده ظاهر در عالم عیان خلاصه جوابهای مظهر الحق و الله المطلق که در نهایت ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور من ید قدرة الله العلی الغفور که حاکی از مقامات اربعه آن سر مستور بود الویل ثم الویل ثم الویل لک که چنان امر را تنگ گرفتی و در ارض استقلال و انیت مخلد گردیدی و فضای رحمت بی انتهای حق را بر عالمیان تنگ کردی چه نویسم که نوشتم بهتر خداوند دانای اسرار شاهد است که هر



آنی که چشمم بقال و قیلت که در کاغذت مسطور نموده میافتد و نظر بمخاطب و مخاطب میافکنم عقل حیران و فکرم سرگردان میشود که چه شد شما را که چنان یکدفعه ربقه ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالات در میدان رد و انکار در جولان و مصداق تأویل آیه شریفه ان ﴿الْإِنْسَانَ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ گردید و آنچه عرضه داشتم در مقام اثبات کلمات سر الاسرار صلی الله علیه فی آناء اللیل و اطراف النهار حال استغفار مینمایم زیرا که کلام ایشانرا نمیتواند بیان نماید الا ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطه از طفح رشح بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات - صلوات الله علیه - نمیشود سبحانه سبحانه عن وصف الواصفین و نعت الناعتین تسبیحا علیاً الحمد لله و الشکر له که ابواب علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در درک آنها بجز آنها کسی شریک نیست میخواستم در مقام جواب کل بیانات بر آیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم اگر برایم مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط و هرزه نالی ستار العیوب ستر عیوب فرماید و غفّار الذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و بخود طپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشیمانی دویدن و بکوی محبوب رسیدن بما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است الویل ثم الویل یا ربّاه ادرکنا

و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب الباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدرّ الفاخر المصباح النور فی اللیل الدیجور المؤید من الحق و اسبق من سبق المطهر عن کل شیء و المصلی بقبلتین جناب مولا ملا حسین - سلمه الله و عافاه و جعلنی من کل مکروه فداه - مسطور نموده بودی أشهد الله و أولیائه بانّی مؤمن به و بما أنزل فی حقّه و أنّه وجه معرفة المعبود و سلّم للصعود و أوّل مؤمن فی ذرّ الایجاد و ثانی مظهر فی لوح الفؤاد و حقّه عظیم عظیم و شهادت میدهم و شاهد میگیرم خالق کل موجودات و باریّ النسّمات و داعی الدحوّات را که او مؤید بروح میباید من عند الله و نطق نمینماید ﴿إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ و او را مفترض الطاعة میدانم و منصوص از قبل ولی متصرّف بر حق و منصوب من الحق و در رد و خلافش آتش سرکش بحیم را بر خود خروشان می بینم نعوذ بالله و نستجیر به من الاحاد فی عظمته و الشک فی سلطنته اولاً بجهت آنکه الله یجتبی لرسالته من یشاء و یعلبه مما یشاء لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و ثانیاً بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الافئدة و الالباب جناب سید اکبر و النور الانور - روحی فداه - جهان را از غیاب نفس شریف تیره و در حجاب نمودند و سحاب ظلّات انیات اهل سکر و غفلات از شش جهت متراکم گردید و سرکار شماها و

ما در پرده‌های غفلت و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم بمثل حیوانات محظوظ و ثلج الفؤاد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از حجت ظاهره نمیگذارد بعد از آنکه بخلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده من طلبه و جده چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداه فرموده بودند و این بزرگوار باب الباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند کرمانشاهان این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زبون و مزاج شریفش دگرگون و صحتش بسقم و سرورش بغم و الم مبدل گشته مرض شدیدی بجنابش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت باب الله المقدم در کل عروق و اعصابش ساری و جاری تا آنکه خود را بمسجد کوفه کشانید بانواع ریاضات و گریه و مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا آنکه عالم السرائر و مجیب الدعوات نداء با سوز و گدازش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق و در دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشانید و پرده از جمال با کمال برداشته بتجلی بر آمده او را از خود بچود بخود رسانید شهادت میدهم که آنجناب طالب بود حقیقة و صدقا حینی که طالبی نبود نمیشناسد او را مگر کسی که او را خالق فرموده و باب باب فیوضات نامتناهی خود قرار داده همین آیه بجهت اولی الالباب دو وصف او نقاب حجاب مرتفع مینماید تا طالب بنظر صواب را درک نماید: یا ایها الباب خذْ هذا واملأ نفسك من ماء کافور الظهور وکن لله کالقطعة الحديدة الحمّاة بالنار القدیمة [قیوم الاسماء] صلی الله علیه ثم صلی الله علیه و شهادت میدهم در حق سابقین که ایشان مقرب عند الله و فائز بفوز عظیم و در مقام مرتفع اند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند بظهور النور علی الطور و عالم را روشن نمودند و ایشانند مصابیح نور در ظلمات دیجور و حمله ککاب مستور - علیهم سلام الله - الولی الشکور آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت ایشان آیا چه بلاها در ظهور حق بجان نخریدند و چه مصیبتها که ندیدند در حالتیکه ما و شما در خواب غفلت مشغول با اغیار بودیم اصلا ابدای بوی طلب بمشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب باز میداشت که بر خدا است اظهار حجت اما آیات مترادفات حق را در بابت طلب حق در طاق نسیان گذارده بودیم ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ ﴿وَإِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ أُنَابَ﴾ اَبی الله إِلَّا أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ بِأَسْبَابِهَا يَا مَنْ بَابَهُ مَفْتُوحٌ لِلرَّاعِبِينَ وَنَيْلُهُ مُبَاحٌ لِلسَّائِلِينَ يَا مَنْ إِذَا سَأَلَهُ عَبْدٌ أَعْطَاهُ وَإِذَا أَمَلَ مَا عِنْدَهُ بَلَغَهُ مَنَاهُ وَغَافِلٌ مِنْ غَافِلٍ أَنْ يَكُونَ مَطْلُوبٌ بِدُونِ طَالِبٍ وَمَرْغُوبٌ بِدُونِ رَاغِبٍ فِي جِلْوَةِ نَمِيَّاتٍ وَبُرْدَةِ زَجَالِ نَمِيكٍ شَدِيدٍ بِدُونِ سُنَنِ الْهَيْ وَ مَا رَا شَيْطَانَ فَرِيبٌ دَاوَةٌ وَ دَرِيسَةٌ غَفْلَتِ خَوَابَانِيْدَةٍ بُوْدَ آيَا نَهْ اَيْنَ بُوْدَ كِهْ خُوْدَتِ هَمِيْشَهْ مِيْگِفْتِيْ كِهْ اَمْرُ اَلْهِيْ عَظِيْمٌ اَسْتُ دِيْدِيْ بَعْتَهْ بِيْكِيْ وَحِيْ نَازَلُ فَرَمُوْدُ كِهْ تُوْ عِيْسِيْ بِنِ مَرِيْمَ هَسْتِيْ مَفْرِيْ بِجَزِ تَسْلِيْمِ

نیست ...

و الحاصل حال کلام خودت بخودت حجت گردیده و شهادت میدهم که مودت و محبت و اطاعت سابقین بر لاحقین لازم و واجب است بتأویل قوله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ و مراد قرب باطنی است نه صوری و ایشان اقرب هستند بر آن بزرگواران کل خلق بجهت اینکه ترقی شخص بنفواد است و تحقق و ظهور فواد منوط بتصدیق این مقام پس آنها پیش از خلق و مع الخلق هستند

والحمد لله الذي ألهمني حكمه ولم يجعلني من الخاسرين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين وشيعتهم الأنجيين وأسأله أن يثبتنا بأقول الثابت مع أهل اليقين وجعلنا لبطشه من المنتظرين ولدولة أوليائه من المترقبين وأسأله بحق نفسه القويّ المبين أن يحفظنا من شرّ الشياطين لعنة الله عليهم أجمعين أبد الآبدين  
ودهر الدهرين